

قبل از اینکه در دفتر آیت‌الله صدوقی مشغول به کار شوید، آیا ایشان را می‌شناختید؟

از اولین روزهایی که قصد داشتیم، طلبه شوم، باب آشنائی من با شهید صدوقی باز شد. ما اصالتاً اهل مینبد بودیم. در میان اقوام، روحانی بود به نام حاج سیدجعفر حسینی رکن‌آبادی. آن زمان من کلاس ششم ابتدائی را تمام کرده بودم. یک روز که ایشان در منزل ما مهمان بودند، مرا تشویق کردند که طلبه شوم. حاج آقا رکن‌آبادی بنده را نزد آیت‌الله صدوقی بردند و این مسئله باعث آشنائی من با شهید صدوقی شد. آقای حسینی مرا در انتخاب قم و یزد آزاد گذاشتند و من به دلیل علاقه‌ای که به قم داشتم، برای شروع تحصیلات حوزوی به این شهر رفتم. آن زمان، اساتید قم از شیوه تدریس شهید صدوقی و مطالبی که این بزرگوار در کلاس‌های درس بیان می‌کردند، برای ما صحبت می‌کردند. این مسئله توجه مرا جلب کرد و باعث شد تا من تابستان‌ها به یزد بیایم. در تزرگان مدارس بیلاقی بود که من به همراه عده‌ای از طلاب، برای استفاده از فضای علمی مدرسه و بهره‌مندی از هوای خنک تزرگان به آنجا می‌رفتم. بین طلاب رسم بود که به دیدار علمای بزرگ شهرشان می‌رفتند. من هم همراه سایرین به دیدار شهید صدوقی می‌رفتم. مدرسه عبدالرحیم‌خان، ساختمان مخروبه‌ای داشت و در بازار بود. شهید صدوقی بنای این مدرسه را بازسازی کردند. ایشان از اینکه مدارس علمیه از حضور طلاب خالی بود، ناراحت بودند. من همراه ۵-۶ نفر از دوستانم که همگی اهل یزد بودیم، در مدرسه آیت‌الله گلپایگانی تحصیل می‌کردیم. به شهید صدوقی گفتم: «اگر مسئولیت تدریس ما را برعهده بگیرید، ما در یزد می‌مانیم.» شهید صدوقی با گشاده‌روئی از پیشنهاد ما استقبال کردند. به این ترتیب از سال ۱۳۵۱ در یزد ماندیم. در آن زمان، ایشان سه درس رسائل، مکاسب و خارج را به ما درس می‌دادند، دو درس را در منزل تدریس می‌کردند (صبح و بعدازظهر) و یک درس را در مدرسه عبدالرحیم‌خان. آیت‌الله صدوقی صندوق تعاونی حضرت ولی‌عصر (عج) را در مدرسه عبدالرحیم‌خان با همراهی ۵۰ نفر از متدینین یزد برای دادن قرض‌الحسنه به مستضعفان تأسیس کردند. ایشان به من

**رمز موفقیت آیت‌الله صدوقی ارتباط با همه اقدار جامعه بود. مؤذن نماز حاج آقا صدوقی، پیرمرد با معرفتی بود که شغلش حمالی بود. او گاهی اوقات درباره برخی از مسائل به شهید صدوقی اعتراض می‌کرد که چرا این کار را می‌کنید؟ شهید صدوقی هم با خوشروئی و مهربانی به او می‌گفتند، اگر حرف دیگری هم داری بگو. این مسئله نشان می‌دهد که ایشان با گشاده‌روئی با همه اقدار برخورد می‌کردند.**

گفتند: «از آن جایی که نام این صندوق مزین به نام حضرت ولی‌عصر (عج) است، دوست دارم یک طلبه هم در این صندوق کار کند.» طبق فرمایش ایشان به مدت ۴ ماه، روزی دو ساعت، در این صندوق کار می‌کردم. پدرم از این موضوع راضی نبودند، چون علاقه داشتند بنده مجتهد شوم که البته نتوانستم به وصیت ایشان عمل کنم. موضوع را با آیت‌الله صدوقی در میان گذاشتم. ایشان گفتند: «امر پدر لازم‌الاجراست. برو و به تحصیلت بپرداز.»

در درس خارج ایشان، چند نفر از طلاب حضور پیدا می‌کردند؟ آیا این کلاس‌ها ادامه پیدا کرد؟

حدود ۴۰-۵۰ نفر از روحانیون یزد که همگی منبری و یا اهل مسجد بودند، در مدرسه عبدالرحیم‌خان برای شرکت در کلاس‌ها جمع می‌شدند.

آیا بعد از اینکه آیت‌الله صدوقی امام‌جمعه شدند، تدریس را ادامه دادند؟

بله، البته زمانی که مبارزات انقلابی آغاز شد، کلاس درس ایشان تعطیل شد و شهید صدوقی به امور دیگر رسیدگی می‌کردند. آن زمان ایشان از نحوه کار بعضی از قضات که از دوران طاغوت فعال بودند، رضایت نداشتند. حتی در نماز

جمعه از عملکرد قضات شکایت کردند و گفتند: «دستور می‌دهم در دادگستری را گل بگیرند.» این مسئله باعث ناراحتی قضات شد. آنها به دفتر من آمدند و گفتند: «اگر حاج آقا صلاح نمی‌دانند که ما قضاوت کنیم، ایسن کار را رها می‌کنیم، چون می‌خواهیم آبرویمان حفظ شود.» من هم خدمت حاج آقا رفتم و به ایشان اطلاع دادم که قضات گفته‌اند که از یک طرف قانون‌اساسی به ما می‌گویند قاضی مستقل است و از سوی دیگر آقایان از ما انتظاراتی دارند و ما باید براساس قانون قضاوت کنیم. من به شهید صدوقی گفتم: «شما آنها را به عنوان قاضی قبول ندارید، چون مجتهد نیستند. به نظر من برای قضاوت بهتر است درس خارج را تدریس کنید تا از این طریق، آنها با موازین اسلامی، روحیات و مواضع شما آشنا شوند.» قضات و روحانیونی که کار قضاوت را برعهده داشتند و بعضی از طلاب، در کلاس درس خارج قضا حاضر می‌شدند. تدریس کتاب قضا ۸ ماه طول کشید. نکته قابل توجه این است که کلاس مورد توجه قضات قرار گرفت و آنها به تدریج متوجه اشتباهاتشان شدند.

همان‌طور که اشاره کردید، در کلاس خارج قضا، قضاتی از رژیم قبل هم حضور داشتند. آیا در کلاس به دلیل پوشش متفاوتشان و یا اختلاف عقیده‌ای که در برخی زمینه‌ها با شهید صدوقی داشتند، بحثی پیش نمی‌آمد؟

در کلاس درس خارج، بین طلاب مرسوم است که مستشکل داشته باشند. شخص اشکالاتی بر موارد بیان شده وارد می‌کرد؛ ولی آیت‌الله صدوقی با خوشروئی به تمام سئوالات پاسخ می‌دادند. بیان لطیفه و حکایات حسین درس از ویژگی‌های تدریس این بزرگوار بود. شهید صدوقی حساسیت خاصی به ظاهر افراد نشان نمی‌دادند. به نظر ایشان تراشیدن ریش گناه کبیره نبود و از اینکه افراد با ظاهری آراسته در جمع حاضر شوند، خوشحال می‌شدند. قضات قبل از انقلاب هم براساس فقه و اصول شیعه قضاوت می‌کردند و با کلیات مسائل آشنا بودند؛ با وجود این، با شرکت در این کلاس‌ها، در افکار و ظواهر برخی از آنها تغییراتی به وجود آمد.

از حادثه زلزله طیس چه خاطراتی را به یاد دارید؟



## شخصیتی فراحزبی داشتند...

«شهید صدوقی و احزاب» در گفت و شنود شاهد یاران با

حجت‌الاسلام والمسلمین محمد تقی صالحی

درآمد

شهید صدوقی در تمام امور اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه خود صاحب‌نظر و باتجربه بودند و لذا شاید بسیاری متوقع بودند که ایشان با تشکیل احزاب موافقت داشته باشند، در حالی که ایشان به‌رغم کمک‌های شایان توجهی که به حزب جمهوری کردند، خودشان هرگز به شائبه طرفداری از هیچ گروه و حزبی آلوده نشدند. در این گفتگو در کنار مباحث دیگر، این جنبه از آرای ایشان مورد تحلیل دقیق قرار گرفته است.

شده بود. این شخص مشتاق بود که از صندوق قرض الحسنه بازدید کند. شهید پاک‌نژاد در تأمین اجتماعی به عنوان پزشک کار می‌کردند، ولی با افراد دستگاه هم مرتبط بودند. وقتی فرماندار به بازدید از قرض الحسنه تمایل نشان داد، شهید صدوقی به شهید پاک‌نژاد پیغام دادند که می‌خواهم ایشان را ببینم. آیت‌الله صدوقی دوست نداشتند افراد وابسته به رژیم را به خانه راه دهند، از این رو فرماندار را به مدرسه دعوت کردند. روزی را که فرماندار به مدرسه آمد، به یاد دارم، انگشتر طلائی به دستش بود؛ ولی قبل از اینکه با آیت‌الله صدوقی دیدار کند، متوجه شدم که انگشتر را از دستش بیرون آورد. وقتی با آیت‌الله صدوقی مواجه شد، لرزه بر اندامش افتاد بود. شهید صدوقی هم به او تعارف کردند که بنشینند.

من کمتر عالمی را دیده‌ام که تا این حد ابهت داشته باشد، طوری که افراد تحت تأثیر قرار می‌گرفتند و حتی پس از دیدار اول، مرید ایشان می‌شدند. گاهی اوقات اشخاصی که در دستگاه کار می‌کردند، به خاطر عرف اسلامی و انسانی خود، اخبار دستگاه و تشکیلات را به حاج آقا صدوقی می‌دادند. شهید صدوقی هیچ‌گاه بی‌ارتباط با مردم نبودند و همین مسئله، رمز موفقیت ایشان در امور بود. در آن زمان جلسه‌ای در مسجد حظیره برگزار می‌شد که در حال حاضر هم این جلسات ادامه دارد. اقسار مختلفی از جمله، یاسیان، روحانی، بازاری و اداری، هیئت مسجد حظیره را تشکیل می‌دادند. البته افرادی که در ادارات در پست‌های بالا مشغول به کار بودند، جرئت نداشتند در این گونه مجالس شرکت کنند، اما کارمندان رده پائین اداری، گاهی اوقات پیغام‌های حاج آقا را به ادارات و مراکز دولتی و ادارات هم پیغام خود را از این طریق به آیت‌الله صدوقی می‌رساندند. این مسئله نشان می‌داد که آیت‌الله صدوقی در ادای وظیفه خویش به عنوان حاکم شرعی، مصمم و پرتلاش هستند. بخشی از پرونده‌هایی که نیاز به نظر و بررسی حاکم شرع داشت، توسط آیت‌الله صدوقی، مورد بررسی قرار می‌گرفت. حتی در بسیاری از مواقع، قضات از شهید صدوقی در برخی از امور نظرخواهی می‌کردند، چون درباره بعضی از مسائل، حکم شرعی آن را نمی‌دانستند و قانون خاصی برای آن شرایط نداشتند. همان‌طور که گفتم، رمز موفقیت آیت‌الله صدوقی ارتباط با همه اقسار جامعه بود، از این رو همواره به طلبه‌ها می‌گفتم باید با همه اقسار اجتماع در ارتباط باشند و نباید هیچ وقت به شغل افراد توجه کنیم و به عنوان مثال بگوئیم آن شخص رفتگر است و این یکی حمال بازار، مؤذن نماز حاج آقا صدوقی، پیرمرد با معرفتی بود که شغلش حملی بود. او گاهی اوقات درباره برخی از مسائل به شهید صدوقی اعتراض می‌کرد که چرا این کار را می‌کنید؟ شهید صدوقی هم با خوشرویی و مهربانی به او می‌گفتند، اگر حرف دیگری هم داری بگو. این مسئله نشان می‌دهد که ایشان با گشاده‌رویی با همه اقسار برخورد می‌کردند.

شما در جانی گفته بودید که ابهت آیت‌الله صدوقی به حدی بود که دیگران مجال بیان نظر در مقابل ایشان را نداشتند و آیت‌الله صدوقی با نظر و ایده خودشان حرف آخر را می‌زدند. این مطلب با خاطره‌ای که از برخورد شهید صدوقی با مؤذنان نقل کردید، تناقض دارد. اگر امکان دارد در این باره برایمان توضیح دهید.

معمولاً در تصمیم‌گیری‌ها اگر صاحبان منصب، نظری می‌دادند، آیت‌الله صدوقی در پایان نظر شرعی خود را در اجرای امور اعمال می‌کردند؛ اما ایشان فوق‌العاده انتقادپذیر بودند. به‌طور مثال اگر طلبه‌ای در کلاس، مسئله‌ای را مورد نقد قرار می‌داد، شهید صدوقی با حوصله به حرف‌های او گوش می‌دادند، بدون اینکه ناراحت و عصبانی شوند و یا با بی‌حوصلگی به او پاسخ دهند.

علت اطاعت همه مردم و حتی مأموران رژیم از شهید صدوقی چه بود؟  
در زمان حاج شیخ عبدالکریم حائری، رضاحان به مخالفت با روحانیون برخاست و اعلام کرد که روحانیون سواد ندارند و باید امتحان بدهند. رضاحان می‌گفت فقط کسی که مجتهد است باید عمامه بگذارد. در همان ایام، شهید صدوقی برای حل مشکلات طلاب و گرفتن کارت معافیت تحصیل برای طلاب، تلاش وافر کردند؛ البته شهید صدوقی در آن زمان امتحانات



**آیت‌الله صدوقی همواره تلاش می‌کردند تا جایی که امکان دارد جناح‌ها و گروه‌ها را جذب مسائل دینی کنند و آنها را از انحراف باز دارند و این رمز موفقیت ایشان بود. در مسئله منافقین هم اگر با دقت نگاه کنیم متوجه این مسئله خواهیم شد. برخی از سران منافقین که یزیدی بودند، زمانی به دام منافقین افتادند که در شهر یزد ساکن نبودند. به نظر من اگر آنها در یزد اقامت داشتند، به واسطه لطف و توجه آیت‌الله صدوقی، هیچ‌گاه به انحراف کشیده نمی‌شدند و به دام منافقین نمی‌افتادند.**

شهر و بازاریان به این مراسم آمدند. من هم در آن مراسم شرکت کردم. آن روز، آقای حافظیه که از منبری‌ها بودند، به منبر رفتند و برای مردم سخنرانی کردند. ناگهان از کلاتری محل که در میدان بعثت واقع شده بود، چند سرباز و افسر آمدند. یک نفر از آنها جلو آمد و فریاد زد: «چه خبر است؟» آقای حافظیه گفتند: «جلسه درس است»، اما آیت‌الله صدوقی از جایشان بلند شدند، عبا را زیر بغل گرفتند و گفتند: «اینجا مجلس ترحیم کشته‌هایی است که شما آنها را کشتید. بروید بیرون. دیگر روی نخستان را نبینم». مأموران هم فوراً عقب‌نشینی کردند و از مسجد بیرون رفتند. ابهت ایشان حتی مأموران دولتی را هم می‌ترساند. ایشان مثل شیر غزایی آنان را فراری دادند. همه ما طلبه‌ها نگران بودیم که نکند دستگیر شویم؛ ولی با اقدام شجاعانه آیت‌الله صدوقی، همگی روحیه گرفتیم.

زمانی که آیت‌الله صدوقی سینه‌شان را مقابل سربازی باز کردند و شجاعانه در برابر او ایستادند، با وجود آنکه ایشان به هیچ سلاحی مجهز نبودند و دشمن ننگ به دست ایستاده بود، مأموران به شهید صدوقی تیراندازی نکردند. چه رازی در شخصیت آیت‌الله صدوقی وجود داشت که مخالفان از ایشان حساب می‌بردند؟

به نظر من اولین نکته ابهت شخصیتی ایشان و جاذبه معنوی‌شان بود. آن زمان، استانداری بود که فرماندار کل

زلزله طیس که اتفاق افتاد، درس تعطیل و همه اذهان بر کمک به مردم طیس متمرکز شد. بنده در آن زمان در سفر بودم. هنگامی که بازگشتم، جنازه‌ها دفن شده و برخی طلبه‌ها برای خواندن نماز میت به آنجا رفته بودند، ولی من نتوانستم به طیس بروم و لذا در جریان این واقعه نبودم، اما دوستان دیگری از جمله آقای محمدی‌نصراবাদی در جریان بازسازی مناطق در طیس و فردوس بودند. طلبه‌ها معمولاً به مسائل شرعی می‌پرداختند.

**از حوادث روز دهم فروردین ۱۳۵۷ چه چیزی را به یاد دارید؟**

آن روز من در بزم کرمان بودم. بعد از ظهر ۱۰ فروردین که به یزد رسیدیم، متوجه شدیم که اوضاع یزد، دگرگون شده است و حالت عادی ندارد. البته همان روز یکی از دوستانم در راه مریض شده بود و ناچار شدیم که او را به بیمارستان برسانیم.

**نکته جالب در ماجرای ۱۰ فروردین ۱۳۵۷ این است که آن روز با وجود درگیری‌های شدید، تعداد کمی از مردم به شهادت رسیدند. شهید صدوقی از این واقعه بیشترین استفاده را کردند و این ماجرا در پیشبرد مبارزات بسیار مؤثر بود. آن روز ایشان چگونه امور را مدیریت کردند؟**

شجاعت شهید صدوقی و اهمیتی که برای خون مسلمانان قائل بودند، باعث شد که آن روز با کمترین کشته، بیشترین بهره را از تظاهرات ببرند. شهید صدوقی در بیان فجایع، بلاغت و صراحت

عجیبی داشتند و لحن ایشان در بیان مسائل انقلاب باعث تشویق مردم به حرکت و مبارزه می‌شد. در ماجرای سینما رکس آبادان، آیت‌الله صدوقی در اعلامیه‌ای با صراحت و بدون هیچ هراسی بیان کردند که رژیم این آتش‌سوزی را به راه انداخته است، در حالی که آن زمان، رژیم طاغوت قصد داشت انقلابیون را مسبب این آتش‌سوزی اعلام کند. خوشبختانه بعد از مدتی طبق فرمایش شهید صدوقی معلوم شد که رژیم عامل آتش‌سوزی بوده است.

**پیش و سپس آیت‌الله صدوقی در حل مشکلات سیاسی و اجتماعی از کجا نشأت می‌گرفت؟**

تقوای الهی در وجود انسان‌ها از جمله شهید صدوقی، باعث بصیرت بالا و روشنی ضمیرشان می‌گردد. از مجموعه برخوردهای ایشان با تمام مسائل متوجه می‌شدم که ارتباطشان با مسائل، جنبه معنوی دارد.

**ظاهراً آیت‌الله صدوقی پس از ماجرای ۱۰ فروردین سال ۱۳۵۷، نحوه برخورد خود را با حکومت تغییر دادند. آیا شما هم با این مسئله موافقت می‌کنید؟**

بله. ایشان در شرایطی خاص، قبل از این واقعه، تقیه را در پیش گرفته بودند؛ اما وقتی احساس کردند که باید به میدان مبارزه پا بگذارند، به‌طور جدی و علنی مبارزه را آغاز و بدون هراس از مرگ و شهادت با رژیم به تندی برخورد کردند.

**آیا از برخوردهای جدی شهید صدوقی و اعتراضات ایشان به رژیم طاغوت در زمانی که منبر می‌رفتند، خاطره‌ای در ذهن دارید؟**

یکی از ماجراهایی که ما را تحت تأثیر قرار داد، اتفاقی بود که در مراسم چهلم شهدای قم افتاد. مراسم چهلم شهدای قم در مدرسه عبدالرحیم‌خان برگزار شد. طلاب، روحانیون، معممین



آیت‌الله صدوقی کمی صحبت کرد. حاج آقا صدوقی به آنها گفتند: «خواهر من! شما اگر بچه‌هایتان را برای اسلام دادید، اجرتان پیش خدا محفوظ است، اگر هم فرزندانان را دادید که بین مسلمانان تفرقه ایجاد شود، بسیار راه اشتباهی را در پیش گرفته‌اید. قطعاً راه فرزندانان این گونه نبوده است. شما راه فرزندانان، یعنی راه اسلام، خدا و امام زمان (عج) را ادامه بدهید. الان زمان اختلاف‌افکنی و تشکیل حزب و گروه و دسته نیست.»

یکی از ویژگی‌های اخلاقی آیت‌الله صدوقی این بود که با تحزب مخالف بودند. زمانی که حزب جمهوری اسلامی تشکیل شد و اساسنامه‌اش را خدمت آیت‌الله صدوقی آوردند تا ایشان هم به عضویت حزب درآیند، شهید صدوقی گفتند: «من حزبی نمی‌شوم.» شهید بهشتی و سایر دوستان آیت‌الله صدوقی از مؤسسان حزب بودند و شهید صدوقی هم به این

بزد ساکن نبودند. به نظر من اگر آنها در بزد اقامت داشتند، به واسطه لطف و توجه آیت‌الله صدوقی، هیچ‌گاه به انحراف کشیده نمی‌شدند و به دام منافقین نمی‌افتادند.

**در ماجرای نیمه شعبان، ساواک گفته است که افکار شهید صدوقی صریح‌تر از امام خمینی است. آیا شما این قضاوت را قبول دارید؟**

آیت‌الله صدوقی گفتند که ما باید کاری کنیم که شاه برود. البته آیت‌الله صناعی در قم در مجلسی که همه مراجع حضور داشتند، به این مسئله اشاره کردند. در این اثنا، شخصی گفته بود که باید از امام بخواهیم تا دولتش را معرفی کند و شاه هم سلطنت خود را بکند. آیت‌الله صدوقی در پاسخ گفته بودند که سلطنت معنی ندارد و شاه باید بساطش را جمع کند. امام در نجف اعلامیه می‌دادند و آیت‌الله صدوقی در کشور با وجود تهدیدات ساواک با شهادت صحبت می‌کردند و با رژیم به

مربوطه را دادند و به عنوان مجتهد مسلم شناخته شدند و جواز اجتهاد هم برای ایشان صادر شد. در زمان طلبگی ما، دو نفر باید از طلاب امتحان می‌گرفتند و تأییدیه را امضا می‌کردند تا تحصیلات آن طلبه مورد قبول دستگاه واقع شود. یکی از آن دو نفر آیت‌الله حاج میرزا خلیل کمره‌ای در تهران و دیگری آیت‌الله صدوقی در بزد بودند. آیت‌الله صدوقی سوابق علمی در دستگاه داشتند و از طرفی مسئله اجتهاد ایشان هم مورد تأیید دستگاه قرار گرفته بود. در آن زمان برخوردهایی بین مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری با دستگاه رضاخان و بعدها هم برخوردی بین آیت‌الله‌العظمی بروجردی با دستگاه پیش آمد. این قبیل مسائل باعث شد که آیت‌الله صدوقی به عنوان مجتهد مسلم و در مقام یک حاکم اسلامی و حاکم شرعی از عوامل حکومتی به عنوان ابزار استفاده کنند و در نهایت دید وسیع و اشراف ایشان به امور، باعث پیروزی در مبارزات انقلابی شد.



افراد علاقمند بودند و حتی کمک‌های مالی بسیاری هم به حزب می‌کردند؛ اما می‌گفتند که من آخوند حزبی نمی‌شوم. گویا حزب با بودجه آیت‌الله صدوقی به راه افتاده بود؟ آیت‌الله صدوقی به حزب کمک مالی کردند؛ اما می‌گفتند که ما جمهوری اسلامی داریم و همه مسلمانان باید زیر یک لوا، محوریت امام و رهبری مسائل و مبارزات را دنبال کنند و این اعتقاد از مواضع نظری ایشان درباره حکومت اسلامی بود. شما از چه زمانی در دفتر ایشان مشغول به کار شدید؟ ایشان از فروردین ۱۳۵۸ به طور رسمی مسئولیت‌هایی را پرعه‌ده من نهادند. البته قبل از آن هم فعالیت می‌کردم. آیا آن زمان هنوز دولت موقت پابرجا بود؟

بله. از برخوردهایی که آیت‌الله صدوقی با بزرگان داشتند، برایمان توضیح دهید. چه برخوردهای شفاهی اول و چه برخوردهای کتبی در مراحل بعدی.

مرحوم بزرگان، آشنائی دیرینه‌ای با شهید صدوقی داشت. قبل از انقلاب هم سفری به بزد کرد. آیت‌الله صدوقی هم به مرحوم بزرگان بسیار علاقه داشتند، ولی گاهی اوقات بعضی از مواضع او را قبول نداشتند. آن زمان افراد بسیاری، کتاب‌هایی در موضوعات اسلامی و دینی تألیف می‌کردند که آیت‌الله صدوقی به برخی نظریات آنان، اشکال وارد می‌کردند. در آن زمان آیت‌الله صدوقی احساس می‌کردند که در مرادوات دولتی، وابستگی به جریانات غرب و امریکا وجود دارد، از این رو به بزرگان ایراداتی وارد کردند. ایشان نسبت به این مسئله حساسیت نشان می‌دادند و می‌گفتند: «نظام ما اسلامی است، نه شرقی و نه غربی. ما باید مستقل باشیم.» در دوران طلبگی مسا در مورد کتاب‌های قضا، حدود و دیات بحث‌هایی به میان آمده بود. ما می‌گفتیم که قضاوت کار علما نیست، ولی ایشان جواب می‌دادند که فقه باید زنده بماند. در یک کلام، به استقلال جریان حکومت اسلامی معتقد بودند و نسبت به وابستگی‌ها حساسیت نشان می‌دادند. در نتیجه به دلیل پاره‌ای وابستگی‌های دولت به امریکا، با بزرگان برخورد داشتند. البته پس از آن برخورد جلسه‌ای در تهران برگزار شد و بزرگان خدمت آیت‌الله صدوقی رسید و کدورت‌ها تا حدی برطرف شد؛ اما پس از مدتی جریان استعفای بزرگان و اعلامیه‌ای که امام در ماجرای اشغال لانه جاسوسی دادند، به وجود آمد. ایشان از این

مخالفت برمی‌خاستند.

**مگر امام در پاریس نفرمودند که شاه باید برود؟** بله، ایشان در حین اقامتشان در پاریس گفته بودند که شاه باید برود؛ اما زمانی که آیت‌الله صدوقی در مورد خروج شاه صحبت می‌کردند، امام در نجف تشریف داشتند.

**بهتر است در این میان نگاهی به حوادث بعد از پیروزی انقلاب بیندازیم. شما از عطف و مداراهای آیت‌الله صدوقی برای ما صحبت کردید؛ اما ایشان در مقابل برخی از جریانات بسیار جدی برخورد می‌کردند. علت این مسئله چه بود و اگر امکان دارد مصادیقی از آن را هم برای ما بگوئید؟**

آیت‌الله صدوقی نسبت به تفرقه میان مردم، ارگان‌ها و جوانان بسیار حساس بودند و اعتقاد داشتند که مبارزین باید با هم متحد باشند و بین آنها وحدت کلمه باشد. پدر و مادران عده‌ای از عوامل سازمان مجاهدین خلق و پدر و مادر رضائی‌ها را که فرزندان‌شان در زمان حکومت شاه شهید شده بودند، به شهر بزد آوردند تا سخنرانی کنند. آیت‌الله صدوقی در این مورد هم بسیار حساس بودند. آنها درخواست کردند تا نزد شهید صدوقی بیایند. پدر و مادر رضائی‌ها در ابتدای ملاقاتش با

ارتباط بسیاری از متدینین بزد در ادارات به گونه‌ای بود که آنها از آیت‌الله بروجردی اجازه می‌گرفتند و حاج آقا هم برای تصرف در آموزش‌ها به آنها اجازه می‌دادند. در واقع عوامل حکومتی در ادارات (متدینین بزد که در ادارات مشغول به کار بودند) بیش از آنکه خود را از عوامل حکومتی بدانند، معتقد بودند که باید به عنوان عوامل حاکم اسلامی برای حل مشکلات مردم در جامعه ایفای نقش کنند.

**همان‌طور که می‌دانید، برخوردی بین امام و حکومت پیش آمد و شهید صدوقی هم این ماجرا را در بزد تکرار کردند که در پی آن، ماجرای آخرین نیمه شعبان در دوران حکومت پهلوی و تعطیلی عید پیش آمد. در مورد این ماجرا، برایمان توضیح دهید و بفرمائید این موضوع تا چه حد برای مردم جا افتاد و چگونه پیش رفت؟**

با توجه به کشتارهایی که شد، عوامل انجمن حج‌تیه سعی می‌کردند. جشن‌ها را پررنگ کنند. در این میان آیت‌الله صدوقی اعلامیه‌ای به دست‌خط آقای مناقب (دامادشان) صادر کردند. من به همراه طلبه دیگری که سید و اصالتاً میبیدی بود، به خاطر اعلامیه‌ها دستگیر شدیم. قاضی در دادگاه، اعلامیه را به من نشان داد و گفت: «شما که شاگرد آیت‌الله صدوقی بودید، بگوئید که آیا این اعلامیه‌های آیت‌الله صدوقی است؟» گفتم: «خیر، این دست‌خط ایشان نیست.» یک روز و نیم در پاسگاه میبید و در مرکز ژاندارمری اردکان بودیم و بعد هم به بزد آمدم. البته با سفارش آیت‌الله صدوقی به دکتر پاک‌نژاد و میانجی‌گری‌های ایشان، پس از مدتی آزاد شدیم.

**آیا این ماجرا، تنها تقابل آیت‌الله صدوقی و انجمن حج‌تیه بود یا خیر؟**

زمانی که افراد انجمن حج‌تیه به بزد آمدند، برای دخالت در امور سیاسی نهدی می‌شدند؛ اما به دلیل ارتباطی که با مرحوم دکتر پاک‌نژاد و دکتر رمضان‌خانی داشتیم و آنها نیز مرید امام بودند، انجمن حج‌تیه، به سمت مسائل سیاسی جذب شدند و عنوان انجمن‌شان را به انجمن دینی تغییر دادند. آیت‌الله صدوقی همواره تلاش می‌کردند تا جایی که امکان دارد جناح‌ها و گروه‌ها را جذب مسائل دینی کنند و آنها را از انحراف باز دارند و این رمز موفقیت ایشان بود. در مسئله منافقین هم اگر با دقت نگاه کنیم متوجه این مسئله خواهیم شد. برخی از سران منافقین که بزدی بودند، زمانی به دام منافقین افتادند که در شهر

**یکی از ویژگی‌های اخلاقی آیت‌الله صدوقی این بود که با تحزب مخالف بودند. زمانی که حزب جمهوری اسلامی تشکیل شد و اساسنامه‌اش را خدمت آیت‌الله صدوقی آوردند تا ایشان هم به عضویت حزب درآیند، شهید صدوقی گفتند: «من حزبی نمی‌شوم.» شهید بهشتی و سایر دوستان آیت‌الله صدوقی از مؤسسان حزب بودند و شهید صدوقی هم به این افراد علاقمند بودند و حتی کمک‌های مالی بسیاری هم به حزب می‌کردند؛ اما می‌گفتند که من آخوند حزبی نمی‌شوم.**

موضوع اظهار خوشحالی کردند و گفتند: «الحمدلله که رفت». بازرگان پس از این ماجرا، در جریان حوادث، منزوی شده بود و به دلیل دوستی دیرینه‌ای که با آیت‌الله صدوقی داشت، دو نامه به ایشان نوشت. در نامه اول خطاب به شهید صدوقی نوشته بود: «سزاوار نبود که ما من این گونه برخورد شود». آیت‌الله صدوقی هم پاسخ دادند: «ما هم از شما توقع چنین برخوردی نداشتیم. وقتی ۷۲ تن از یاران امام و انقلاب در جریان حزب سوسیالیست (نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور)، شما حتی یک کلمه هم اظهار تأسف نکرديد و پیام تسلیتی برای آنان نوشتید».

بازرگان مجدداً نامه‌ای نوشت که در متن آن، باز هم گله و شکایت کرده بود. آن زمان ما برای نوشتن پاسخ بازرگان، نظرات و پاسخ آیت‌الله صدوقی را جویا می‌شدیم، سپس براساس نظریات ایشان، نامه‌ای در جواب بازرگان می‌نوشتیم و آیت‌الله صدوقی هم اصلاحات لازمه را در متن نامه، انجام می‌دادند. برای نوشتن جواب به نامه دوم بازرگان، از آیت‌الله صدوقی پرسیدیم که پاسخ شما چیست؟ شهید صدوقی گفتند: «نه، جواب نمی‌دهم. او می‌خواهد با این اقدامات و نامه‌ها، خودش را بزرگ جلوه دهد».

مسئولین بزرگ در سراسر دنیا، رویه خاصی را در نوشتن مطالب و نامه‌ها در پیش می‌گیرند. مسئولین معمولاً به دلیل مشغله زیاد، مفاهیم، خواسته‌ها و منظورشان را به مسئولان دفترشان می‌گویند و مسئولان دفتر هم پیش‌نویسی از مطلب مربوطه تهیه می‌کنند، سپس آن مسئول دولتی اصلاحات لازم را می‌دهد. اگر امکان دارد، توضیح دهید که چه بخشی از این روند کاری از طرف شهید صدوقی و چه بخشی از طرف کارکنان دفترشان بود. آیت‌الله صدوقی حین اصلاح مطالب تا چه حد در پیش‌نویس تغییر ایجاد می‌کردند و بر آن اثر می‌گذاشتند؟

من به همراه دکتر نظام‌الدینی که پدرشان روحانی بود و خودشان هم انسانی عارف و آگاه به موازین بودند، در دفتر آیت‌الله صدوقی فعالیت می‌کردیم. اکثر اعلامیه‌هایی که آیت‌الله صدوقی قبل از انقلاب صادر می‌کردند، به خط خودشان نوشته می‌شد. ایشان مطالب را به ما می‌گفتند، ما هم پیش‌نویسی برای اعلامیه و مقاله تهیه می‌کردیم و سپس اگر مطلبی از قلم افتاده بود و یا نتوانسته بودیم منظور آیت‌الله صدوقی را به خوبی در متن برسانیم، ایشان اصلاحات لازم را انجام می‌دادند. ایبت شخصیت ایشان به حدی بود که نمی‌توانستیم برخلاف نظرشان مطلبی در پیش‌نویس بنویسیم. قبل از اینکه من در دفتر ایشان مشغول به کار شوم، قلم روانی نداشتیم؛ اما با شروع فعالیت در جوار ایشان، متوجه شدم که جنبه روحانی ویژه‌ای در سخنانشان وجود دارد و با عنایات خدا و لطف آیت‌الله صدوقی، قلم من روان‌تر شد.

واضح و مبهر است که برخی از نظریات ایشان با نظرات شما در تناقض بوده است. آیا در نوشتن پیش‌نویس اذیت نمی‌شدید و به شک نمی‌افتادید که آن مطلب را که با نظر شما موافق نیست، بنویسد یا نه؟

چرا، به خاطر دارم در جریان حزب خلق مسلمان و جریان آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله صدوقی تلفنی با بسیاری از دوستانشان در قلم و تهران صحبت می‌کردند. با جدیت مطالبی را که در ذهنشان بود برایم می‌گفتند تا بنویسم. آیت‌الله شریعتمداری مجتهد بودند و من معتقد بودم که هر مجتهدی می‌تواند نظریه‌ای ارائه دهد و نظرش هم محترم است، از این رو تمایل نداشتم آن مطالب را بنویسم. در اتاقی به نوشتن مشغول شدم و در حین نوشتن خوابم برد. در عالم رؤیا صدائی به گوشم رسید که می‌گفت: «فبئرا بنویس» در واقع این ندا به من پیام می‌داد که گفته‌ها و نظریات آیت‌الله صدوقی را بنویس و در آن شک نکن.

آیا خواب حجیت دارد؟

خواب حجیت ندارد. ادله برای استنباط حکم خدا، کتاب و سنت، اجماع و عقل هستند. خواب اساس و بنیان دینی و قرآنی دارد. شکی در این مسئله نیست که رؤیاهای صادقه در مسائل شخصی و اجتماعی مؤثر هستند. در قرآن مصادیقی در این باره مطرح شده است، همچون حکایت خواب حضرت یوسف (ع)، در نتیجه ما نمی‌توانیم منکر خواب شومیم و خواب برای بیان حکم، حجیت دارد.

در مورد مقابله و ایستادگی آیت‌الله صدوقی در مقابل بنی‌صدر مطلبی به یاد دارید؟

ایستادگی آیت‌الله صدوقی در مقابل بنی‌صدر ناشی از غیرت و تعصب دینی بود که ایشان نسبت به مسائل داشتند. آن زمان ماجرای ۱۴ اسفند در دانشگاه و برگزاری مراسم عزاداری در

ایام محرم و کف و سوتی که در مجلس به راه افتاد، آیت‌الله صدوقی را بسیار متأثر و ناراحت کرد. علاوه بر این، در این میان سخنانی که گفته شد و مواضعی که بیان شد، موجبات ناراحتی بیشتر شهید صدوقی را فراهم کرد، چون آن صحبت‌ها در مغایرت با خط امام، انقلاب و اسلام بود. به دنبال این وقایع و نارضايتی آیت‌الله صدوقی از این اتفاقات، ایشان در نماز جمعه گفتند: «رئیس‌جمهور مملکت به اندازه پول منگو هم نمی‌ارزد».

پول منگو یعنی چه؟

آن زمان ده شاهی هائی برنجی وجود داشت که وقتی زنگ می‌زد به آنها می‌گفتند، پول منگو، یعنی ده شاهی زنگ‌زده. آیت‌الله صدوقی برای خطاب کردن به رئیس‌جمهور کشور از تعبیری همچون پول منگو استفاده می‌کردند. در حالی که امام تا آخرین لحظات فعالیت بنی‌صدر، برای خطاب به بنی‌صدر از تعبیری چون فرزند استفاده می‌کردند و از این تعبیر و الفاظ مسئله حمایت امام از بنی‌صدر احساس می‌شد، با وجود این چرا شهید صدوقی در مقابل بنی‌صدر ایستادند، در حالی که شهید صدوقی نماینده امام در استان یزد بودند و از نزدیک‌ترین دوستان امام به شمار می‌آمدند. آیا مخالفت آیت‌الله صدوقی با بنی‌صدر شائبه‌ای ایجاد نکرد و باعث دلخوری دوستان و اطرافیان ایشان نشد؟ آیا امام در این مورد تذکری به آیت‌الله صدوقی ندادند؟

خیر. معمولاً در عمل به احکام اسلامی، شرایط زمانی و مکانی باعث می‌شود تا افراد در بعضی از مواضع سیاسی شیوه تقیه را در پیش گیرند و در بعضی از شرایط مبارزه می‌کنند. با توجه به وظایفی که امام به عنوان رهبر جامعه اسلامی در حمایت از ارکان نظام داشتند، طبیعی بود که از بنی‌صدر حمایت کنند. از طرفی، در قانون اساسی آمده است که اعتراض علیه مسئولین، حق مردم است، بالاخص از باب امر به معروف و نهی از منکر. این وظیفه شرعی هر مسلمانی است. مسلماً این تذکر در قانون اساسی، علماً را موظف می‌کند تا در جایگاه خودشان به امور سیاسی و مملکتی توجه داشته باشند و وظیفه شرعی امر به معروف و نهی از منکر را در جامعه بالاخص در قبال مسئولین کشور پیاده کنند. در ضمن، احتمال داشت که امام از همه سخنان بنی‌صدر و مواضع او باخبر نشوند. همچنین آیت‌الله صدوقی از بنی‌صدر سخنانی شنیده بودند که قابل نقد، اعتراض و نهی بود و از این رو به مخالفت با بنی‌صدر پرداختند. در مطالبی که شما گفتید هیچ شکمی وجود ندارد. حتی بعد از مدتی امام فرمودند که من از ابتدا با بنی‌صدر مخالف بودم و بدیهی است که آیت‌الله صدوقی به دلیل رابطه دوستانه و

در مجلس خبرگان دیدم، به او هیچ اعتقادی نداشتم. اگر دکتر حبیبی رأی نیاورد، برای من بهتر است، چون مسئولیت من کمتر می‌شود».

نکته جالب این است که آیت‌الله صدوقی بنی‌صدر را در سفر پاریس شناختند. آیا به خاطر دارید که شهید صدوقی چه اشکالاتی در سفر پاریس و در مجلس خبرگان به بنی‌صدر وارد کردند؟

من به طور جزئی از آیت‌الله صدوقی در مورد اشکالاتی که در مسائل اعتقادی و نوع برخورد در بنی‌صدر وجود داشت، چیزی نپرسیدم؛ اما به خاطر دارم که اعتقادات دکتر حبیبی و خانواده‌شان به سمت امام و علما گرایش داشت. حتی آیت‌الله صدوقی گفته بودند که من دکتر حبیبی را معتقد به اسلام می‌بینم. در آن زمان دولت موقت، اصل ولایت‌فقیه را در پیش‌نویس قانون اساسی نیاورده بود و مسلماً مطلعید که باب این اصل در مجلس خبرگان باز شد. آیت‌الله صدوقی از جمله کسانی بودند که بر حضور این اصل در قانون اساسی و در نظر گرفتن آن بسیار پافشاری می‌کردند. وقتی ایشان به یزد آمدند، از دکتر نظام خواستند تا جمعی از پزشکان و شخصیت‌های علمی و فرهنگی برای استقرار این اصل در قانون اساسی، نامه‌ای را به شکل اعلامیه بنویسند. دکتر نظام براساس نظرات و عقاید آیت‌الله صدوقی درباره اهمیت اصل ولایت‌فقیه، پیش‌نویسی را به عنوان اعلامیه پزشکان آماده کرد و دیگران هم آن را امضا کردند. در این پیش‌نویس به این اعلامیه اشاره شد که این اصل باید در قانون اساسی قرار بگیرد. آیت‌الله صدوقی در ماجرای ریاست جمهوری بنی‌صدر گفتند که بنی‌صدر اعتقادی به حکومت اسلامی ندارد، چون با اصل ولایت‌فقیه مخالف است.

آیت‌الله صدوقی در این قضایا با افراد بسیاری از جمله دکتر آیت مشورت کردند. آیا شما از برخورد دکتر آیت با آیت‌الله صدوقی نکته‌ای به یاد دارید؟

دکتر آیت در ابتدا طلبه و از شاگردان شهید صدوقی در حوزه علمیه قم بود. او پس از گذراندن دوران طلبگی به دانشگاه می‌رود و در دانشگاه مشغول تدریس می‌شود. رشته تحصیلی دکتر آیت، حقوق بود. آیت‌الله صدوقی به دلیل اینکه از نوجوانی دکتر آیت را می‌شناختند و مواضع مثبت او را در جریان حکومت اسلامی قبول داشتند، به دکتر آیت اقبالند بودند، از این رو او را طرف مشورت خود قرار دادند. البته من به‌طور دقیق در جریان مجلس خبرگان در تهران نبودم و به همین دلیل از ماجرای برخورد دکتر آیت با آیت‌الله صدوقی خاطره خاصی ندارم.

صحبت از خبرگان قانون اساسی به میان آمد. نسبت آرای آیت‌الله صدوقی به کل آرای مردم یزد ۹/۷۹ بود. در تاریخ انقلاب هیچ‌کس نتوانسته چنین درصد بالایی از آرا را از آن خود کند. این مسئله مبین اعتماد بالای مردم یزد به آیت‌الله صدوقی است. به نظر می‌آید که آن زمان هیچ‌کس مخالف ایشان نبوده است و یا شاید مخالفین در رأی‌گیری شرکت نکرده‌اند. شاید هم این آمار بالاتر نتیجه حس مسئولیت بچه حزب‌اللهی‌ها بوده است. نظر شما در این مورد چیست؟

سؤال دیگر من این است که آیا شهید صدوقی برای پیروزی در انتخابات تبلیغ هم کردند؟

شهید صدوقی مجتهد مسلمی بودند که مردم فوق‌العاده تحت تأثیر صحبت‌های ایشان قرار می‌گرفتند و حرف‌شنوی مردم از بیانات ایشان، منحصر به مردم یزد نبود. مردم نائین و استان‌های کرمان، سیستان و بلوچستان، هرمزگان و حتی برخی از مناطق استان فارس از جمله آباء به شهید صدوقی اعتقاد داشتند. حتی گاهی اوقات اگر بین علمای اصفهان اختلافی به وجود می‌آمد، آیت‌الله صدوقی بین آنها صلح برقرار می‌کردند. افراد هم به دلیل سابقه دوستی که با ایشان داشتند و عده‌ای هم، چون از گذشته شاگرد آیت‌الله صدوقی بودند، از ایشان حساب می‌بردند. در ماجرای انتخابات هم علمای یزد، خود را در حد آیت‌الله صدوقی نمی‌دیدند و یا اینکه جرئت ایستادن در مقابل ایشان را نداشتند. البته یکی دو نفر نامزد انتخاباتی شدند و به یازد دارم اعلامیه‌های فراوانی را چاپ و علیه آیت‌الله صدوقی تبلیغات منفی کردند؛ اما مردم گول این حرف‌ها را نخوردند و راه خود را پیدا کردند. آنها به شخصیت آیت‌الله صدوقی اعتقاد داشتند. یکی از ویژگی‌های شخصیتی شهید صدوقی این بود که هیچ‌گاه اجازه نمی‌دادند عکسی از ایشان چاپ شود. اگر کمی دقت کنید خواهید دید که در زمان حیاتشان، هیچ پوستر و عکسی از ایشان پخش نشده است. البته بعد از شهادتشان،

شهید صدوقی مجتهد مسلمی بودند که مردم فوق‌العاده تحت تأثیر صحبت‌های ایشان قرار می‌گرفتند و حرف‌شنوی مردم از بیانات ایشان، منحصر به مردم یزد نبود. مردم نائین و استان‌های کرمان، سیستان و بلوچستان، هرمزگان و حتی برخی از مناطق استان فارس از جمله آباء به شهید صدوقی اعتقاد داشتند. حتی گاهی اوقات اگر بین علمای اصفهان اختلافی به وجود می‌آمد، آیت‌الله صدوقی بین آنها صلح برقرار می‌کردند. افراد هم به دلیل سابقه دوستی که با ایشان داشتند و عده‌ای هم، چون از گذشته شاگرد آیت‌الله صدوقی بودند، از ایشان حساب می‌بردند.

زدیکشان با امام، مطالب و مسائلی را می‌دانستند که عوام از آن اطلاعی نداشتند. سؤال من این است که مخالفت آیت‌الله صدوقی با بنی‌صدر، بین اطرافیان شهید صدوقی چالشی ایجاد نکرد؟

زمانی که بنی‌صدر از جانب روحانیون تهران و برخی از شخصیت‌ها در قم کاندیدای ریاست جمهوری شد، به همراه دکتر نظام‌الدینی خدمت آیت‌الله صدوقی رفتم و به ایشان گفتیم که جو غالب با بنی‌صدر است، در حالی که شما از دکتر حبیبی حمایت می‌کنید. با این اوضاع مردم به دکتر حبیبی رأی نخواهند داد. شهید صدوقی گفتند: «اگر دکتر حبیبی رأی نیاورد، مهم نیست. من از زمانی که بنی‌صدر را در پاریس و

داده بود، می‌خواندند. یکی از مضامین این دعا درخواست شهادت از خداوند است. هیچ‌گاه به یاد ندارم که صبحتی از شهادت شخصیت‌ها به میان بیاید و شهید صدوقی از خداوند طلب شهادت نکنند. زمانی که آیت‌الله صدوقی خیر شهادت آیت‌الله مدنی را شنیدند، آه سردی کشیدند و گفتند: «کی می‌شود نوبت شهادت ما برسد.» ایشان برای شهادت آمادگی داشتند و انتظار می‌کشیدند تا لحظه معنوی شهادت فرا برسد. آیا شما در روزهای قبل از شهادت آیت‌الله صدوقی، تغییری در روحیات و رفتار ایشان مشاهده کردید؟

بله، آن زمان اتفاقاتی در اردکان افتاده و در ماجرای تعیین حد و حدود میبید و اردکان و چاه آشامیدنی آب اردکان، اختلافاتی به وجود آمده و در این میان به آیت‌الله خاتمی بسیار اهانت شده بود. آیت‌الله صدوقی خیلی از این موضوع ناراحت بودند. در جمعی که عده‌ای از علما از شهرستان‌های دیگر در آن حضور داشتند، شهید صدوقی آهی از ناراحتی کشیدند و باجدیت گفتند: «خدا اگر مرا مرگ می‌داد، بهتر بود از اینکه زنده باشم و ببینم که سید اولاد پیغمبر (ص) یا آن همه کرامت در اردکان مورد اهانت دیگران واقع شود.» شهید صدوقی علاقه و آفری به آیت‌الله خاتمی داشتند.

آیا شما در روز شهادت آیت‌الله صدوقی در نماز جمعه، حضور داشتید؟

خیر، ماه رمضان بود و من در میبید - محله خودمان - امام جماعت بودم. صبح‌ها می‌آمدم و قبیل از ظهر دوباره به یزد حرکت می‌کردم.

از شهادت ایشان چگونه باخبر شدید؟

بعد از سخنرانی‌ام از منبر پائین آمدم که با من تماس گرفتند و خبر شهادت ایشان را دادند. فوراً خودم را با ماشین به یزد رساندم و به بیمارستان افشار که جنازه آیت‌الله صدوقی را به آنجا برده بودند، رفتم.

آن روز فضای یزد چگونه بود؟

در بیمارستان افشار، اکثر دوستان حضور داشتند. حال و هوای خاصی بود. همه به شدت ناراحت بودند. نمی‌توانم با کلمات آن فضا را ترسیم کنم.

آیت‌الله صدوقی به دلیل کسالت شدیدی که داشتند امید چندانی به ادامه حیاتشان نبود. در این میان مجاهدین خلق، گروهی بودند که ادعای خدمت به خلق را می‌کردند. شهید صدوقی بیشترین رأی را در انتخابات از آن خود کرده بودند و همچنین محبوبیتشان در میان مردم، مسئله‌ای واضح و مبرهن بود و حضور گسترده مردم در مراسم تحریمشان هم مصداق روشنی از این مسئله است. به شهادت رساندن چنین شخصیتی، دید مردم را نسبت به مجاهدین خلق منفی می‌کرد و این کار به ضرر آنها بود.

با وجود این چه مسئله‌ای باعث شد تا نفاق، آیت‌الله صدوقی را به شهادت برساند؟  
مجاهدین همواره دچار اشتباه و انحراف می‌شدند. آیت‌الله صدوقی، آیت‌الله دستغیب، آیت‌الله مدنی و آیت‌الله طاهری اعلامیه و نامه‌ای علیه بنی‌صدر به امام نوشتند. آیت‌الله صدوقی به همراه سایرین نامه را نزد امام بردند. شهید صدوقی درباره دیدارشان با امام گفته بودند: «من در مورد بنی‌صدر با امام با تندی شروع به صحبت کردم. در عمرم هیچ وقت به این تندی با امام صحبت نکرده بودم. امام ۳-۴ سال از آیت‌الله صدوقی بزرگ‌تر بودند و رابطه صمیمانه‌ای بین این دو بزرگوار برقرار بود و آیت‌الله صدوقی فوق‌العاده به امام احترام می‌گذاشتند. در این جلسه شهید صدوقی به امام گفتند که آقا چرا اقدام نمی‌کنید؟ امام فرمودند: «چرا ناراحتید؟ چند درصد مردم با بنی‌صدر هستند؟» آیت‌الله صدوقی گفتند: ۲۵-۲۰ درصد. امام فرمودند: «اگر ۲۰ درصد مردم با بنی‌صدر هستند که تعداد زیادی است. ما باید زمانی بنی‌صدر را از ریاست جمهوری عزل کنیم که هیچ‌کس با او نباشد.» آیت‌الله صدوقی در بیان این ماجرا گفته بودند که این فرمایش امام، قلب مرا آرام کرد، زیرا متوجه شدم امام با بینش وسیعی به این مسئله نگاه می‌کنند. زمانی که امام فرمودند: «لا حول و لا قوة الا بالله و العلی‌العظیم و حکم عزل بنی‌صدر را نوشتند. آب از آب تکان نخورد و هیچ‌کس به حمایت از بنی‌صدر برخاست.»

اگر از ستاد پشتیبانی لیستی از نیاز رزمندگان تهیه می‌شود، آیت‌الله صدوقی فوراً می‌گفتند، اقدام کنید. یک بار که قرار شد نیازهای جبهه تأمین شود، متوجه شدم که در حساب به مقدار کافی پول نداریم. مسئله را به حاج آقا گفتم. شهید صدوقی گفتند: «چه کار به این کارها داری؟ وقتی می‌گویم تهیه کنید، تهیه کنید. خدا پولش را را می‌رساند.» و واقعاً هم خدا پولش را می‌رساند. اقدامات لازم را انجام می‌دادیم و بعد که حساب بانکی را چک می‌کردیم، می‌دیدیم که خوشبختانه دوباره در حساب پول جمع شده است.

زمان سنگ‌هایی بود که وسطشان سوراخ شده بود که به آنها هاون می‌گفتند. حنا را با هاون آسیاب می‌کردند. از طرفی این کار برای حاج آقا صدوقی بسیار سخت بود. یکی از دوستان که مغازه لوازم برقی داشت، یک آسیاب برقی برای آیت‌الله صدوقی آورد. ایشان گفتند: «این چیه؟» گفتیم: «آسیاب برقی است حاج آقا.» شهید صدوقی گفتند: «ما آسیاب برقی نمی‌خواهیم. مدت‌هاست با آسیاب دستی کار می‌کنیم.» آیت‌الله صدوقی فوق‌العاده ساده زندگی می‌کردند. به شهید صدوقی ارضیه‌ای رسیده بود و ایشان آن را فروخته و پول آن را به یکی از بستگان که تاجر وسایل برقی بود، سپرده بودند و از محل درآمد آن، ماهیانه مقداری پول دریافت و از این طریق امرار معاش می‌کردند. ایشان از مصرف سهم امام در زندگی شخصی‌شان و در دوران طلبگی پرهیز می‌کردند. شهید صدوقی زمانی که در قم، متصدی امور بودند، در عباس‌آباد در زمینی کشاورزی و از درآمد آن امرار معاش می‌کردند.

آیت‌الله صدوقی به بیماری قند مبتلا بودند. در اواخر هم به دلیل شرایط خاصی بیماری ایشان شدیدتر شده بود. اگر امکان دارد در این باره برای ما توضیح دهید.

آیت‌الله صدوقی چندین سال مبتلا به بیماری دیابت بودند. در جریان انقلاب و بعد از انقلاب، بالاخص در دوران جنگ، فشار کاری زیادی به ایشان وارد می‌شد. شهادت رزمندگان

دوستان ایشان عکس‌های این بزرگوار را روی جلد برخی از مجلات به چاپ رساندند. آیت‌الله صدوقی در مصرف کاغذ حساسیت نشان می‌دادند و وقتی می‌دیدند که عده‌ای با تبلیغات، کاغذها را هدر می‌دهند، برافروخته و ناراحت می‌شدند.

آیت‌الله صدوقی حساسیت ویژه‌ای به حفظ حرمت روحانیون داشتند و در مقابل هر گونه هتک حرمت نسبت به روحانیون، واکنش نشان می‌دادند. در این مورد اگر خاطره‌ای به یاد دارید، بفرمایید.

یک روحانی در یکی از روستاهای یزد زندگی می‌کرد. چند تن از منافقین که اهل آن محل بودند، آن روحانی را مرتباً با مسخره کردن آزار می‌دادند. اذیت‌های آنان به جانی رسید که آن شخص روحانی به یزد آمد. آیت‌الله صدوقی فرماندار و بخشدار مرکزی خضرآباد را خواستند و با تندی به آنها گفتند: «شما در انجام مسئولیتان چه کوتاهی کرده‌اید که آنها این چنین به یک روحانی جفا کرده‌اند و آن شخص ناچار شده به یزد بیاید؟» مسئولین سکوت کردند. ما به آیت‌الله صدوقی گفتیم: «حاج آقا، آن شخص به عنوان یک طلبه آن‌قدر ارزش نداشت که شما به خاطرش این قدر خودتان را ناراحت کنید.» آیت‌الله صدوقی گفتند: «حریم روحانیت نباید شکسته شود.» ایشان فوق‌العاده به این مسئله حساس بودند. ما یزدها ضرب‌المثلی داریم که می‌گوید: «اگر مرگ وارد خانه‌ای شود، همه را می‌گیرد.» آیت‌الله صدوقی معتقد بودند که اگر به کسی که لباس روحانیت بر تن دارد و سرپاز امام‌زمان (عج) است، اهانت شود، اهانت به شخص نیست، بلکه اهانت به شخصیت است.

آیت‌الله صدوقی از لحاظ مالی توانمند بودند. معروف است که ایشان در پرداخت وجوه ننگ‌نظری نداشتند؛ ولی از مطالبی که می‌شونیم و عکس‌هایی که در حال حاضر وجود دارد، متوجه می‌شویم که شهید صدوقی زندگی ساده و بی‌آلشی داشتند.

بله، آیت‌الله صدوقی توکل عجیبی داشتند. اگر از ستاد پشتیبانی لیستی از نیاز رزمندگان تهیه می‌شود، آیت‌الله صدوقی فوراً می‌گفتند، اقدام کنید. یک بار که قرار شد نیازهای جبهه تأمین شود، متوجه شدم که در حساب به مقدار کافی پول نداریم. مسئله را به حاج آقا گفتم. شهید صدوقی گفتند: «چه کار به این کارها داری؟ وقتی می‌گویم تهیه کنید، تهیه کنید. خدا پولش را می‌رساند.» و واقعاً هم خدا پولش را می‌رساند. اقدامات لازم را انجام می‌دادیم و بعد که حساب بانکی را چک می‌کردیم، می‌دیدیم که خوشبختانه دوباره در حساب پول جمع شده است.

آیا این پول‌ها منحصراً از وجوهات جمع می‌شد؟

منحصر به وجوهات نبود. گاهی مردم هدایایی برای کمک به خطوط مقدم می‌دادند. آیت‌الله صدوقی در جمع دوستان و یا در نماز جمعه می‌گفتند که جوانان در جبهه هستند و به کمک نیاز دارند، بعضی از مردم دیگر رگ و غیرت ندارند. صحبت‌های حاج آقا باعث می‌شد که مردم هدایای خود را به جبهه‌ها بفرستند و یا مبلغی پول برای کمک به جبهه‌ها به آیت‌الله صدوقی می‌دادند. ما با نحوه زندگی شهید صدوقی از نزدیک آشنا بودیم. برادران پاسداری از منزل ایشان محافظت می‌کردند. معمولاً غذای محافظین از سپاه آورده می‌شد. شهید صدوقی می‌گفتند که غذای جای دیگر را به خانه من نیاورید. رجب‌علی کریمی در منزل آیت‌الله صدوقی برای همه غذا می‌پخت. غذاها همه ساده بودند مثل عدس‌پلو. همسر شهید صدوقی در پختن غذا کمک می‌کردند. ایشان همچون آیت‌الله صدوقی شجاع بودند.

آیت‌الله صدوقی هم درباره‌شان گفته‌اند که همسر در مقاطع حساس زندگی همواره یاور و همراه من بود. همین مسئله و زندگی ساده آیت‌الله صدوقی افراد را به انقلاب بیشتر علاقمند می‌کرد. آن زمان بچه‌های سپاه که زن و بچه داشتند و محافظ آیت‌الله صدوقی بودند، از ایشان حقوق می‌گرفتند. اول هر ماه وقتی حاج آقا به همه حقوق می‌دادند، افراد سپاهی که زن و بچه نداشتند، می‌گفتند ما احتیاجی به حقوق نداریم. غذایمان را که در منزل شما می‌خوریم. ما به وظیفه‌مان عمل می‌کنیم. حتی وقتی شهید صدوقی به آنها هدیه نوروزی می‌دادند، آنها قبول نمی‌کردند. آیت‌الله صدوقی مسبوط‌البد بودند و مرتباً به آنها کمک می‌کردند؛ اما آنان کمک‌ها را قبول نمی‌کردند. آن



فوق‌العاده ایشان را متأثر می‌کرد. این‌گونه مسائل باعث شد تا بیماری قندشان تشدید شود و مجبور بودند برای تعدیل قندشان از انسولین استفاده کنند. استفاده از انسولین، استرس‌ها و فشارهای کاری که در بازدید از مناطق جنگی به ایشان وارد می‌شد، روز به روز بیماری‌شان را تشدید می‌کرد. آیت‌الله صدوقی سالی ۳-۲ بار از خطوط مقدم - از غرب تا جنوب - بازدید می‌کردند. ایشان اندکی قبل از شهادتشان به بیماری خاصی مبتلا شدند و اطبایی که برای ویزیت ایشان می‌آمدند، می‌گفتند که این مریضی برای بیماران قندی بسیار خطر دارد و ممکن است برای آیت‌الله صدوقی مشکل ایجاد کند. یکی از اطبا می‌گفت: حیف است که آیت‌الله صدوقی در بستر بیماری بیفتند. ایشان هر صبح دعای حرزی را که آقای حافظیه به ایشان